

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختار زاده
شهر استن - المان

دیوار

مدعی گفت ، چه بیهوده چغیدن داری
حرف مفتی به لب و ، جامه رزیدن داری
داد و بیداد چرا ، مویه و فریاد ز چه
قامت سرو اگر بهر خمیدن داری
گوش دل باز نما و دهن خویش ببند
سخنی دارم اگر ، تاب شنیدن داری
دل شیر و ، کمر فیل و پلنگ میخواهد
طاقت حمل ، و یا زور کشیدن داری
ز رحیقی که بود ، تلختر از زهر فراق
غنچه نشکفته و تو ، ذوق شریدن داری
چند سالی به کجا بودی و اکنون ز چه رو
به لقای جسد مرده تپیدن داری
به حیاتش ، نگرستی خبری از پدرت
حال از دیده دُر اشک ، چکیدن داری
گفتمش ! بس ، که دهن باز کنم ای صیاد
حیف ، انصاف نداری و لمیدن داری

دامِ تزویر چرا؟ دانه تدبیر بپاش
 مشکِ آهوی ختن گفته چریدن داری
 بی سبب می پری از شاخ، به شاخِ دگری
 یاکه چون زاغ و زغن، شوقِ پریدن داری
 سخنِ حق شنو و لیکِ زمن خُرده مگیر
 پشتِ هر خیره سری، چیره دویدن داری
 گفتی فرقت، میانِ من و تو، یعنی چه؟
 پرده حرمت و آداب، دریدن داری
 چشمِ دل باز نما، روضه رضوان بِنِگر
 چو نسیمی اگر از عشق، وزیدن داری
 مرکزِ جَهل، حجابی به میان گشت، چرا؟
 که، ز کین، آتشی در سینه جهیدن داری
 دلِ من آبله باران شده از جور و ستم
 ز جفا، آبله را نیز، کفیدن داری
 ترسی از حق بنما، تهمتی بر مرده مبند
 که پشیمان شده انگشت، گزیدن داری
 بنده حق شو و، نه نوکرِ هر ناکس و کس
 عقلِ خامی اگر است، پزیدن داری
 آهِ مظلوم، عجب سوز و گدازی دارد
 رستمِ زال اگر باشی، خویدن داری
 خوب سنجیده سخن گوی و نرنجان دلِ ما
 رشته یاری، چه بی باک بریدن داری
 نقدِ جان دادن و، پیوندِ محبت چه خوشست
 اگر این امتعه وصل، خریدن داری
 تابِ هر زخمِ ترا دارم و هم نیشِ ترا
 زهرِ قاتل ز سخن، بسکه چکیدن داری
 حرفِ یک جانبه ات، شیشه دل می شکند
 خود بینداز و خودت، سازِ قپیدن داری
 ای که دیوار شدی، بینِ من و بینِ پدر

باخبر باش که یک روز ، لهیدن داری
جگرم پاره نمودی و نمک پاشیدی
با چه دندانانی ، جگرپاره ، گزیدن داری
ز حسادت گل امید مرا ، پژمردی
باغبان کشته ، دلم خار خلیدن داری
ای خدا بر تو و ، عدل تو سپردم ، همه را
به حساب جهلا ، زود رسیدن داری
به کسی بد ننمودم ، تو خودت میدانی
بدگنیش را ز بدش ، نیز چشیدن داری
آنکه شد باعث محرومیت دیدارش
به خودش ، آش خودش ، نیز پزیدن داری
تا بداند که مرا ، چون تو خدایی باشد
و تو حرف دلم از فضل ، شنیدن داری
« نعمتا » صبر نما ، چون به خدا بسپردی
تا رسد نوبت ایشان و ، تو دیدن داری